

### گم‌شده

خمیده است، اما سرش بالا است و میان جمعیت را می‌باید، مرد تندتند راه می‌رود، گاهی قدم‌هایش به هم می‌پیچد و سکندری می‌خورد، راه باز کردن از میان انبوه مردمی که در راسته گلویندک تا سبزه‌میدان پیاده می‌روند ساده نیست، اما او به راه باز کردن عادت دارد، انگار راه نمی‌رود، می‌دود، کتری بزرگ زردرنگی دارد و به مشتری‌ها و عابران بازار تهران چای تعارف می‌کند، هر چایی هزار تومان.

چای داغ را می‌ریزد، تسوی لیوان‌های یک‌بارمصرف، بخار چای در هوای سردرد می‌اندازد، حجره‌دارها دست تکان می‌دهند و اشاره می‌کنند تا برایشان چای ببرد، عابرائی که به سمت شمال بازار می‌روند از کتری و چای داغ نمی‌توانند به‌راحتی بگذرند، منتظر می‌مانند تا مرد برایشان چای بریزد.

حالا سر ظهر است و کتری چای ته کشیده، مرد می‌رود جلوی حجره آجیل‌فروش‌ها تا خستگی در کند، کتری زردرنگ بزرگ را می‌گذارد روی زمین، می‌نشیند، روبروی حجره‌ها، کنار باغچه جدول‌بندی‌شده، مرد آرام می‌گیرد اما نگاهی‌ش هرگز، نگاهی‌ش می‌گریزد میان جمعیت، خیره چشم می‌چرخاند، تا آنجایی که نگاهی‌ش سد نداشته باشد، میان جمعیت را بی‌چور می‌شود، کلاهش را برمی‌دارد و باز می‌گذارد سر جایش، مرد چای‌فروش چای آخر را از کتری بزرگ می‌ریزد داخل لیوان و تصارف می‌کند: «بخور دخترم، آخرین چایی را همیشه مفتی می‌دهم، بخور و صلوات بفرست.»

چای را مزه می‌کنم، نزدیک میدانگاه سبزه‌میدان، در هوای بهمن‌ماهی و سرد، چای می‌چسبد، مرد همچنان دورترها را نگاه می‌کندو لبخند کم‌جانی می‌زند: «چوان بودم که با پسرم آدمم اینجا، آمده بودم برای خرید، دستش توی دستم بود، پایه‌پایم می‌آمد، یک آن جمعیت در هم رفت، گفتم بشین همین‌جا، درست همین‌جا، گفتم از جایت تکان نخور، رفتم برایش بستنی بخرم، وقتی برگشتم نبود، هزاربار این خیابان را رفتم و آدمم، پیدایش نکردم، همه‌جا را گشتم، هرروز آدمم اینجا نشستم، سال‌ها، سال‌ها سال گشتم و گشتم، اما بچه‌ام را پیدا نکردم، خیلی ساله که آواره سبزه‌میدانم، نتوانستم از اینجا دل بکنم، هرروز کارم این بود که بیایم سری به اینجا بزنم، بعد با خودم گفتم لااقل بگذار یک چایی بدهم دست مردم و بیکار نیاشم.»

مرد ته‌مانده چای را خالی می‌کند، چای غلیظ‌شده شوره می‌کند توی جوب، بند و بساطش را جمع می‌کند، خورشید دارد می‌رود، مرد پشت به خورشید با کتری بزرگ می‌رود و نگاهی‌ش میان جمعیت بازار تهران آرام نمی‌گیرد.



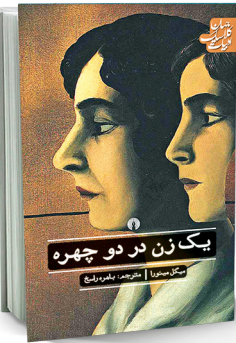
## موزه هوشنگ مرادی کرمانی ساخته می‌شود

مدیرکل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان کرمان از ساخت موزه هوشنگ مرادی کرمانی در این شهر خبر داد.
محمود وفایی در گفتگو با مهر از راه‌اندازی موزه‌ای برای هوشنگ مرادی کرمانی خبر داد و گفت: نویسنده «قصه‌های مجید» از مفاخر و شخصیت‌های برجسته ایران و استان کرمان است و همه ایرانی‌ها و به‌ویژه هم‌استانی‌های او تعلق خاطر خاصی به او دارند، از این‌رو قرار است موزه‌ای در شهر کرمان برای او ساخته شود. او همچنین گفت: ساخت موزه‌هایی برای دیگر مشاهیر کرمان چون باستانی پاریزی، فرهاد ناظرزاده کرمانی،احمدرضا احمدی، و... در دستور کار است.

## ۱۶ | اکتیبنو

## یک زن در دو چهره

اعضای خانواده به نمایش درآمده و در خلال آن برخی مباحث اخلاقی و فساد اجتماعی به صورت تلویحی نمایش داده شده. «یک زن در دو چهره» با زیرکی و مهارت مخاطب خود را در جریان اصلاح اخلاق و تغییر زندگی قهرمان زن داستان قرار می‌دهد که ناخواسته وارد محیط فاسدی شده‌است، به‌همین خاطر بسیاری از مکالمات بازیگران این اثر خنده‌دار، اعجاب‌انگیز و در عین حال متاثرکننده است. قهرمان‌های نمایشنامه‌های میثورا تلاش می‌کنند زنجیرهای جامعه را که به دست‌وپایشان بسته شده‌باز کنند. منتقدان تم اصلی آثار او را احترام به شخصیت انسانی می‌دانند. میثورا نمایشنامه‌نویسی اسپانیایی است و از سرآمدان ادبیات نمایشی در این کشور به‌شمار می‌رود. این کتاب نخستین بار از سوی بنگاه ترجمه و نشر کتاب در سال ۱۳۵۶ ترجمه و منتشر شد و انتشارات علمی و فرهنگی به‌تازگی چاپ تازه‌ای از آن را با قیمت ۶هزار تومان منتشر کرده‌است.



## بحث داغ شبکه‌های اجتماعی

# برجام به فرجام رسید



• هشتگ •  
• صدرا محقق •

هفته گذشته همان طور که انتظار می‌رفت موضوع به سرانجام رسیدن برجام و لغو تحریم‌های هسته‌ای علیه ایران مهم‌ترین و پرشمارترین مطالب کاربران در شبکه‌های اجتماعی را شامل می‌شد. در این مدت نه‌فقط کاربران عادی بلکه سیاستمداران، دولت‌مردان و مسئولان بلندپایه کشور و هنرمندان شناخته‌شده هم در این رابطه مطالبی در شبکه‌های اجتماعی خود نوشتند. مضمون بخش عمده پیام‌های کاربران شناخته‌شده تبریک بابت لغو تحریم‌ها و تشکر از فعالیت جواد ظریف و تیم همراهش بود، اما بسیاری دیگر از کاربران هم یا از احساس خود در این باره نوشتند و یا ابعاد مختلف این ماجرا را، شامل پیشینه، چشم‌انداز و یا نکات دیگر آن گوشزد کردند. در همین مدت مطالبی در این

• عکس نوشت •  
• تکریم خانواده‌شهدا •  
کارکنان سازمان تامین اجتماعی در هشت‌سال دفاع مقدس به‌درجه رفیع شهادت‌ناثل آمدندو تعداد زیادی جانباز شدند و امروز از بیش از ۶۵هزار نیروی انسانی سازمان حدود ۱۲ هزار و ۵۰۰ نفر از آن‌ها از خانواده‌های شهدا، جانبازان، آزادگان و ایثارگران هستند. امسال در سراسر کشور در راستای تکریم خانواده‌معظم شهداو جانبازان سازمان تامین اجتماعی طرح اعزام به عتبات اجرا شد.نوبت به تهران رسیده‌و در آستانه دهه فجر و سالروز پیروزی انقلاب اسلامی ۴۰نفر از خانواده معظم کارکنان شهیدو بسیجیان نمونه سازمان تامین اجتماعی در پایتخت به مدت یک هفته عازم عتبات عالیات شدند. عبدالخالق حبیبی، مشاور مدیرعامل سازمان تامین اجتماعی در امور ایثارگران، که در مراسم بدرقه ایشان حضور یافته بود، گفت: «گرامیداشت یاد و خاطره شهداو ایثارگران هشت سال دفاع مقدس و تکریم خانواده شهدا در دستور کار سازمان تامین اجتماعی قرار دارد.»



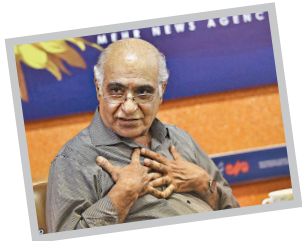
که بخش عمده‌ای از این کامنت‌ها پیام تشکر از ظریف و بقیه اعضای تیم مذاکره‌کننده ایران بود.
دومین مطلب در این باره را حساب کاربری حسن روحانی رئیس‌جمهور در توئیتر منتشر کرد که این نوشته هم بارها لایک و باز نشر شد.
توییت روحانی به این شرح بود: «برجام به فرجام رسید. خدا را سپاس می‌گویم و در مقابل عظمت شما ملت صبور سر تعظیم فرود می‌آورم. این سربلندی و پیروزی بر شما مبارک،»
یکی دیگر از کاربران در توئیتر هم این مطلب را نوشت: «فراموش نکنید که این نتیجه و پیروزی، حاصل رای ما در خرداد ۹۲ است، حضور فعالانه و دغدغه‌مند در فضای سیاسی موجود کشور.»
برخی دیگر از کاربران هم موضوع را از زوایای دیگری دیدند، مثل کاربری که اسام مقاکرمز که اینطور در توئیتر نوشت: «اگر چهار پنج سال از ریاست جمهوری او‌یاما با دوران احمدی‌نژاد تلافی نمی‌کرد، شاید الان خیلی جلوتر از برجام و پس‌پارجام بودیم.»

در این بین افراد مشهور زیادی مرحله نهایی اجرای برجام و لغو شدن تحریم‌ها را تبریک گفتند، مهناز افشار بازیگر یکی از آنان بود، او در توئیتر خود در این باره نوشت: «اجرای برجام مبارک باشه و دلیلی برای صلح، خوشبختی، رونق اقتصادی و حال خوب ملت بزرگ ایران، خوشحالی تون پایدار.»

وزیر بهداشت دولت روحانی هم از جمله کسانی بود که در روز برداشته شدن تحریم‌ها در اینستاگرام خود پستی در همین باره گذاشت و به موضوع جالبی اشاره کرد. سیدحسن هاشمی در مطلبی با عنوان «فرجام نیک برجام» در اینستاگرام و کانال تلگرامی خود ضمن ابراز خرسندی از اجرائی شدن برجام و لغو تحریم‌ها، گفت که رئیس‌جمهور و دکتر ظریف از نظر جسمی و روحی صدمات فراوانی را متحمل شدند. بخشی از نوشته آقای وزیر از این قرار است: «اینجانب در جریان مذاکرات بارها از نزدیک شاهد بودم که رئیس‌جمهور محترم و نیز دوست عزیزم جناب آقای دکتر ظریف ناملایمات بسیاری را به جان خریدند و از نظر جسمی و روحی صدمات فراوانی را متحمل شدند، به‌دفعات دیدم که در روزهای سخت و نفس‌گیر مذاکرات، سنگینی مسئولیتی خفیر و تاریخی، همراه با فشارهای گوناگون داخلی و خارجی، خنثی کردن طرح‌های معاندین بین‌المللی، خواب و آرامش را از چشمان رئیس‌جمهور ربوده بود و تلاش ما پزشکان هم کم‌اثر می‌نمود، حقیقتاً موضوع هسته‌ای، برجام و مشکلات مردم، مهم‌ترین دغدغه رئیس‌جمهوری در عمر دولت یازدهم و بلکه بیش از یک دهه اخیر بود که آسیب‌های جسمی و روحی فراوانی به ایشان و همه همراهان وارد کرد.»

کاربری در تویت خود با انتقاد از رسم برگزاری همایش‌ها و کنفرانس‌های فراوان که معمولاً به نتیجه خاصی ندارند در این باره به طنز نوشت: «امیدوارم حالا طوری نشه که هشتاد درصد دارایی‌های آزادشده ایران رو صرف برگزاری همایش اثرات لغو تحریم و اجرای برجام کتن.»

در مورد برجام هم مثل اغلب موضوعات فراگیر دیگر، کاربرانی هم بودند که این موضوع را دستمایه نوشتن مطالب رمانتیک و شعرگونه کردند. یکی از کاربران توئیتر در همین باره با استفاده از شعر معروف ناطم حکمت، شاعر اهل ترکیه، که سروده بود «هوا را از من بگیر، خندهات را نه!» چنین توییتی پست کرد: «برجام را از من بگیر، خندهات را نه.»



یکشنبه ● ۴ بهمن ۱۳۹۴ ● شماره چهل

A T I V E H N O

• ساختمان نیمه‌کاره- ۲۵ •  
• مسعود مشایخی •

## تحلیل برجام در ساختمان‌ما

در این دوره و زمانه همه چیز حول مدار منفعت می‌گردد، یعنی هرچقدر برای اطرافیان و جامعه منفعت و سود داشته باشی و به عبارت دیگر هرقدر بیشتر گره‌ای از کار مردم باز کنی محبوبیت بیشتری خواهی داشت، یعنی بعد از ورود به یک سیستم، میزان تأثیری که نبودنت بر کارکرد آن می‌گذارد سنگ محک سودمندی تو است، بعضی‌ها ناخواسته این اصل مهم را نادیده می‌گیرند که نمونه بارز آن آقاکریم همکار ماست. آقاکریم یکی از همکاران ما در ساختمانی است که در آن کار می‌کنیم، او از آن دسته افرادی است که به قول معروف می‌خواهد به آب‌نزند اما پاهایش خیس نشوند. آدم‌بدی نیست اما عادت بدی دارد و آن هم این است که زیاد کاری به کار بقیه بچه‌ها ندارد، یعنی کمک کردن به بقیه را به نوعی بی‌گاری و کار بی‌ی مزد و منت می‌داند و به قول کیان آدم دست‌نرسی است، البته این روش زندگی آقاکریم است و باید به آن احترام گذاشت، اما از آنجایی که انسان‌ها موجوداتی اجتماعی هستند و همیشه به‌هنگام خود احتیاج پیدا می‌کنند، این مسئله راجع به آقاکریم هم صدق می‌کند و گاهی او هم محتاج کمک بچه‌ها می‌شود و دوستان کمتر زیر بار کمک دادن به‌وی می‌روند و اگر مجبور به آن شوند با اکراه و غرولند آن را انجام می‌دهند. البته این اخلاق آقاکریم چندان خوشایند خود من هم نیست، به‌خصوص که ما در یک ساختمان مشغول به کار هستیم و مطمئناً به کمک هم احتیاج پیدا خواهیم کرد و چه خوب‌است که باهم‌افزایی کارهایمان را به پیش ببریم. حال الیاس به لطف خدا بهتر شده و از دیروز سر ساختمان آمد و کارهای سبک را می‌تواند انجام بدهد. بچه‌ها هم هوایش را دارند که میابدا کار سنگینی انجام دهد و بهبودی‌اش را به تأخیر بیندازد. ارسطو اما زخم‌هایش عمیق‌تر است و باید چندروز دیگر استراحت کند. دیروز با دوستان پول‌هایمان را روی هم گذاشتیم و برای صبحانه کباب گرفتیم تا به قول حسن یک صبحانه اعیانی بخوریم، کباب گرفتن ما هم دست‌مایه ردوبدل شدن شوخی و مطالبیه دوستان با یکدیگر شد. در این بین حسن از همه بچه‌ها بیشتر مورد توجه بود چون از همه پرخورتر است و سهم همه را می‌خورد. خلاصه هم صبحانه خوبی داشتیم و هم سر به‌سر هم گذاشتیم و خوش گذراندیم، موقع صبحانه صحبت دوستان عموماً حول وحوش برجام و لغو تحریم‌ها بود، جوان‌ترهایی مثل کیان می‌خواستند ماجرای برجام را به شکل شبکه‌جی تحلیل کنند که خیلی صحنه جالبی بود. حسن طبق معمول همیشه نگار آینده‌بچه‌هایش بود. می‌گفت از ما که گذشت، حداقل اتفاق خوبی بیفتد و برای بچه‌هایم اوضاع بهتری فراهم شود تا بتوانند در آینده به کار و منصب مناسبی دست پیدا کنند. حسن امروز زب حرف زد و لب مطلب حرف‌هایش این بود که تحریم‌ها برداشته شوند و شغل جدید ایجاد شود و بچه‌هایش بیکار نمانند. من هم تاجایی که امکان داشت به او اطمینان خاطر دادم که شرایط بهتر از این می‌شود و همه چیز از حال رکود خارج خواهد شد. احساس کردم کمی خیالش راحت شد و با خاطری آسوده‌تر سر کارش رفت. محمد هم که عشق ماشین است فقط دنبال این است که ببیند قیمت ماشین پایین می‌آید تا بتواند یک ماشین خوب سوار شود، همیشه از دعوا و درگیری فیزیکی دوری کرده‌ام و آن را کاری بی‌فایده می‌دانم، اما امروز برخلاف میل باطنی‌ام مجبور شدم به آن دست بزنم، یکی از دوستان کارگر ما به اسم بهروز که برق کشی ساختمان را بر عهده دارد برایش مشکلی پیش آمد. با یکی از اهالی محله‌شان حرف‌ش شده بود آن فرد هم محل کار بهروز را پیدا کرده بود و با چندانفرد دیگر آمده بود بهروز را گوشمالی دهد. بچه‌ها همین که از موضوع مطلع شدند هر جا که بودند با هر چیزی که جلوی دستشان بود به پایین ساختمان و محل درگیری آمدند تا از بهروز دفاع کنند. خلاصه کلی درگیری و سروصدا به وجود آمد و باختصر درگیری فیزیکی و وساطت بزرگ‌ترها همه چیز ختم به خیر شد و بهروز و آن فرد باهم آشتی کردند. خدا را شاکرم که قبل از اینکه اتفاق ناگواری بیفتد، غائله خاتمه پیدا کرد و همه چیز به خیر و خوشی پایان یافت. اما این اتفاق با همه تلخی‌اش یک نتیجه خوب و شیرین داشت و آن اینکه بچه‌ها خیلی از همدیگر حمایت می‌کنند و تکیه‌گاه خوبی برای هم هستند.